

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سایت: آینده را بساز  
برگردان: آمادور نویدی  
۱۳ اگست ۲۰۲۲

## نه واشنگتن نه بیجینگ به چه معناست؟

(۲)



### عبور از خط (مجاز): در چه مرحله ای چین توانسته امپریالیست شود؟

اگر چین یک قدرت امپریالیستی است، در چه زمانی به یک امپریالیست تبدیل شده است؟ در زمانی که لنین (درباره امپریالیست) می‌نوشت، آشکارا چین در گروه کشورهای تحت ستم قرار داشت و توسط قدرت‌های استعماری به مدت بیش از ۸۰ سال پیش از بخش بزرگی از حاکمیت خود سلب شده بود. یکی از پیروزی‌های تاریخی و جهانی انقلاب چین، خاتمه دادن به سلطه و استقرار حاکمیت مستقل ملی مردم چین بود. جمهوری خلق چین مدل سیستم سرمایه داری را نپذیرفت و در مسیر سفر به سوی کمونیسم حرکت نمود. سیستمی اقتصادی که مارکس آنرا به عنوان «شرکت انسان‌های آزاد، که با ابزار تولید مشترک کار می‌کنند و اشکال متفاوت نیروی کار خود را با آگاهی کامل خود به عنوان یک نیروی کار اجتماعی واحد به کار می‌گیرند» تجسم می‌کرد (۲۹). جهش مستقیم از شرایط نیمه فئودالی مثل چین که قبل از انقلاب وجود داشت به سیستم کمونیستی روابط تولیدی شدنی نیست، و آن چیزی که در سال‌های ۱۹۵۰ در چین برقرار شد، اقتصادی مختلط، با صنایع عمومی یا دولتی و اصلاحات ارضی بزرگ به عنوان ویژگی‌های کلیدی آن بود.

فئودالیسم به صورت جامع برچیده گشت - گام تاریخی دیگر به جلو و گامی که در اغلب نقاط دیگر جنوب گلوبال ناقص باقیمانده است. این اقتصاد مختلط - که به سمت «چپ» نوسان داشت (با تسریع اشتراکی کردن یا گلکنتیواسیون) و تأکید

زیاد بر مشوق های اخلاقی) - و «درست» (با استفاده محدود از مکانیسم های بازار) - همه چیز بود به جز امپریالیستی. با هیچ معیار مستدلی نمونه ای از سرمایه داری انحصاری نبود؛ «صدور سرمایه» چین عمدتاً به پروژه های کمک خارجی در افریقا محدود بود، که معروفترین آنها در راه آهن تازارا بود که تانزانیا و زامبیا را به هم متصل می‌کند، که غیر از ایجاد توسعه منطقه‌ئی، وابستگی زامبیا به قلمرو تحت حاکمیت آپارتاید (رودیزیا، افریقای جنوبی، و موزامبیک) را از بین برد (۳۰).

متعاقب مرگ مانو تسه دونگ در سال ۱۹۷۶، جهت اصلاحات اقتصادی در میان رهبری انقلابی، بحث چگونگی پیش‌برد انقلاب پیروز شد، و چین دوران «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» را شروع کرد - مکانیسم های بازار، انگیزه سود و سرمایه گذاری خارجی (در زمینه برنامه ریزی مرکزی و مقررات سنگین) به منظور توسعه سریع نیروهای تولیدی و هموار کردن راه را جهت کیفیت زندگی صدها میلیون شهروند چینی به کار گرفت. کسب و کار تجارت خصوصی اهمیت زیادی پیدا کرد، و بخش‌هایی از اقتصاد ضرورتاً سرشت سرمایه داری به خود گرفت. اما مجدداً، حتی تندروترین کمپ سومی ها نمی‌توانستند چین را در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به عنوان یک کشور امپریالیستی در نظر بگیرند. چین اندکی سرمایه با ارزش صادر کرد؛ ولیکن ترجیحاً، دریافت کننده حجم بزرگی از سرمایه های خارجی، از جاپان، تایوان، هانگ‌کانگ، امریکا و اروپا بود. چین به طریقی کنترل شده، محدود و ستراتیژیک، خود را در معرض استثمار توسط قدرت‌های بزرگ امپریالیستی قرار داد تا بتواند ظرفیت تکنولوژیک خود را گسترش دهد و خود را در حلقه های ارزش جهانی جا دهد.

بنابراین، اگر چین به یک امپریالیست تبدیل شده باشد، این پدیده را باید در ۲۰ سال گذشته جست و جو کرد، که در آن زمان متعاقب رشد ثابت و پایدار تولید ناخالص، چین را به بزرگترین اقتصاد جهان (از نظر برابری قدرت خرید - PPP) و به نیروگاهی تکنولوژیک تبدیل کرده است. قدر مسلم، چین سهم عادلانه خود را از انحصاراتی می‌گیرد که کمیت‌های هنگفتی از سرمایه را گسترش می‌دهند. برای نمونه، علی بابا و تنسنت، هر دو، از نظر جمع آوری ارزش سرمایه در بازار، در صدر ۱۰ شرکت برتر جهان هستند (۳۱).

صدور سرمایه از نظر مقدار، افزایش پیدا کرده است، البته از مبنائی بسیار کمی شروع کرده است. از سال ۲۰۱۰، شمار شرکت‌های چینی که در سطح جهانی کار می‌کنند، سالانه حدود ۱۶ درصد رشد کرده اند (۳۲). صدور سرمایه گذاری مستقیم خارجی چین حدود ۱۱۷ میلیارد دلار امریکاست، که اندکی بیش‌تر از آلمان، و اندکی کمتر از هالند است. از نظر نسبت صدور سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) به تولید ناخالص ملی (یعنی اهمیت صادرات سرمایه به کل اقتصاد ملی)، ارزش آن برای چین ۰.۸٪ (هشت دهم درصد) است - که هم‌سطح برزیل، و بسیار کمتر از ایرلند، جاپان، سویدن، هالند و امارات متحده عربی است.

به‌تنهایی نمی‌توان بر اساس سرمایه گذاری خارجی، به چین برچسب امپریالیستی زد.

در یک مقاله طولانی برای کانترفایر، دراگان پلاویچ این سؤال را مطرح می‌کند که آیا چین برای همیشه یک نیروی سوسیالیستی است، یا یک ابرقدرت امپریالیستی در حال ساخت است. وی از دومی نتیجه گیری کرده و ادعا می‌کند که توسعه جهانی چین «صرفاً آخرین نمونه از مسیریست که توسط دیگر اقتصادهای بزرگ مانند بریتانیا، آلمان و امریکا بخوبی پیموده شده است، برای این‌که آنها هم فراتر از محدودیت‌های ملی خود توسعه یافته اند تا از مزایای رقابت تجارت جهانی و لحظه های مطلوب سرمایه داری بهره مند گردند». به علاوه، «منطق رقابتی که آنها را تحریک کرد، از نظر کیفیتی متفاوت از آن منطقی نیست که امروزه به چین انگیزه می‌دهد» (۳۳).

رقابت، بی‌وقفه خواهان نوآوری است، که بناگزر نقش نیروی کار انسان را در پروسه تولید کم می‌کند، که طبق تعریف، اجزاء «سرمایه متغیر» را با خاصیت سحرآمیزی کاهش می‌دهد و این‌که قادرست مبلغ معینی از پول (هزینه نیروی کار) را به مقدار بیشتری از پول (ارزش اضافی توسط نیروی کار) تبدیل سازد. مقدار همیشه روبه کاهش سرمایه متغیر یعنی نرخ همیشه رو به کاهش نرخ سود، که سرمایه دارها فقط می‌توانند آن را جهت توسعه تهاجمی، با تصرف بازارهای جدید و کاستن از مخارج تولید جبران نمایند. این امر موتور اقتصادی در قلب امپریالیسم است. مشکل تحزیه و تحلیل پلاویچ اینست که «مسیر جاده بخوبی پیموده شده» توسط بریتانیا، المان و امریکا دیگر باز نیست. در زمانی که لنین در حال نوشتن بود - یک قرن پیش - جهان از قبل «کاملاً تقسیم شده بود، بنابراین در آینده فقط تقسیم مجدد امکان پذیرست». یعنی کشور آ (A) فقط با جابه جایی کشور سی (C) قادرست بر کشور ب (B) مسلط شود؛ ابزار این پروسه، جنگ و پیروزی نظامی است. از آنجائی که رکورد چین به طور قابل توجهی صلح آمیزست، آشکارست که چین مسیری دارد که به یک قدرت امپریالیستی تبدیل می‌شود، و این بهیچ وجهی آنی نیست که «بخوبی سفر کرده است».

نوام چامسکی که به هیچ طریقی از پیروان ایدئولوژیک حزب کمونیست چین نیست، این ایده را به سخره می‌گیرد که چین با گفته امریکا به یک قدرت تهاجمی تبدیل می‌شود، امریکائی که خود «با ۸۰۰ پایگاه نظامی در خارج از کشور، به کشورهای دیگر حمله می‌کند و دولت‌های آن‌ها را سرنگون می‌سازد و یا اقدامات تروریستی انجام می‌دهد ... من فکر می‌کنم که این اتفاق در چین نمی‌افتد و نمی‌تواند بیفتد... چین نقش یک متجاوز با بودجه نظامی عظیم و غیره را در پیش نمی‌گیرد» (۳۴).

به علاوه، ساختار اقتصاد چین به نحوی است که مانند شرایط بازار آزاد سرمایه داری نیست که بر بازارها، سرزمین‌ها، منابع و نیروی کار خارجی حاکم باشد و اجباری هم در کار نیست. بانک‌های بزرگ - که آشکارا تأثیر قاطعی بر نحوه ایجاد سرمایه دارند - اکثریت در مالکیت دولت هستند، و در وهله اول، نه در برابر سهام‌داران، بلکه در برابر خلق چین پاسخگو هستند. صنایع کلیدی چین زیر نظر شرکت‌های دولتی هستند و تحت قوانین و مقررات سنگینی قرار دارند و هدف ابتدائی آن‌ها حداکثر سود خصوصی نیست.

آرتور کروبر، کارشناس در سیستم اقتصادی چین، این‌چنین توصیف می‌کند که: «دولت به طور قاطعانه اقتصاد چین را کنترل می‌کند، نه حداقل از طریق کنترل خود بر شرکت‌های دولتی ارتقاعات فرماندهی، بلکه به گونه ای که در آن ابزارهای بازار جهت بهبود فعالیت مفید مورد استفاده قرار می‌گیرد» (۳۵). به طور خلاصه، اقتصاد چین اکنون بیشتر همان کارکردی را دارد که در سال ۱۹۵۳ داشت، وقتی که مائو آن را توصیف نمود که: «اقتصاد چین عمدتاً جهت کسب سود سرمایه داران نیست، بلکه برای رفع نیاز مردم و دولتست» (۳۶).

لی ژانگجین و دیوید کوتز می‌گویند، درحالی که: «سرمایه داران چین همان گرایش را به سوی امپریالیسم سرمایه داران در هر کشوری دارند»، اما متذکر می‌شوند، از آنجائی که که چین «جهت دستیابی به اهداف اقتصادی خود نیازی به حاکمیت امپریالیستی ندارد»، هرگونه انگیزه ای توسط دولت حزب کمونیست چین مهار می‌شود.

درحالی که سرمایه دارها درون حزب کمونیست چین نمایندگی می‌شوند، «اما هیچ مدرکی وجود ندارد که در حال حاضر سرمایه داران حزب کمونیست چین را کنترل می‌کنند یا می‌توانند سیاست دولتی را دیکته کنند»؛ در نتیجه: «طبقه سرمایه دار چینی جهت پیروی از سُلطه امپریالیستی، فاقد قدرت تحمیل زور و اجبار بر حزب کمونیست چین است» (۳۷).

بنابراین، چشم انداز سُلطه خارجی همان کشش جاذبه ای را که بر روی اقتصادهایی مانند بریتانیا، امریکا، جاپان و سایرین داشت یا دارد، بر اقتصاد چین ندارد. و حتی شرایط عینی برای چین موجود نیست که یک امپراتوری غیررسمی را مستقر سازد، بدون این که با قدرت های امپریالیستی موجود رویارویی مستقیم نظامی داشته باشد.

حزب کمونیست چین جدی بود وقتی که در ۱۷مین کنگره خود در سال ۲۰۱۷ اعلام کرد که چین «هرگز به دنبال درگیری هژمونی یا توسعه امپراتوری نخواهد بود» (۳۸). دولت چین به طور فعال خود را در جنوب گلوبال، به عنوان یک کشور سوسیالیستی قرار می دهد که در همبستگی با جهان در حال توسعه قرار می گیرد و این چشم انداز ساختار سیاست خارجی آن است.

با این وجود، چین در چندین جبهه، به ویژه در روابط اقتصادی خود با افریقا، و امریکای لاتین، برنامه گسترده زیرساختی ابتکار کمربند و جاده خود، و در رفتار خود در بحیره چین جنوبی، به رفتار امپریالیستی متهم گشته است. من به هر کدام از این موارد می پردازم.

### چین و افریقا

به نظر می رسد که در سال های اخیر سیل بی پایانی از مقالات درباره امپریالیسم چین در افریقا نوشته شده است. ژورنالیست ها و سیاستمداران غربی به ما می گویند که چین به یک قدرت استعماری جدید تبدیل شده است؛ این که چین کوشش می کند تا بر سرزمین ها و منابع افریقا حکمفرمایی کند؛ این که افریقا در تله بدهی اختراعی بیجینگ گیر کرده است؛ این که از سرمایه گذاری چین در افریقا فقط چین سود می برد. من با جزئیات درباره این موضوع نوشته ام (۳۹)، و بنابراین در اینجا فقط به صورت خلاصه شرح می دهم.

پروفسور اقتصاد سیاسی و مدیر ابتکار تحقیقات چین و افریقا - دیبورا برواتیگام، در دانش کده مطالعات بین المللی پیشرفته دانشگاه جان هاپکینز، تحقیقات زیادی درباره موضوع تعهد چین به افریقا انجام داده است. براساس این تحقیقات، وی توانسته است که به طور معتبری برخی از افسانه های رایج شده را افشاء و تکذیب کند. برای مثال، در پاسخ به این کنایه که شرکت های چینی فقط کارگران چینی را استخدام می کنند، خانم برواتیگام اشاره می کند: «مطالعه لیست استخدامی ها در پروژه های چینی در افریقا بارها نشان داده است که در واقع سه چهارم یا بیشتر کارگران محلی هستند». در همین حال، «افریقائی ها به دانشگاه های چین دعوت می شوند. چین بورسیه ارائه می دهد. زمانی که افریقائی ها درباره تکنولوژی و مهارت ها فکر می کنند، آن ها چین را به عنوان یک انتخاب معتبر در نظر می گیرند» (۴۰)

در ارتباط با به اصطلاح تله بدهی، تیم تحقیقاتی برواتیگام به این نتیجه رسید که «چین حداقل نود و پنج و نیم (۵/۹۵) میلیارد دلار بین سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ قرض داده است. این مقدار بدهی بسیار زیادی است. با این وجود به طور کلی، وام های چینی از نظر اطلاعات و داده های ما خدمات ارزنده ای را برای افریقا به ارمغان آورده اند: تأمین منابع مالی جدی شکاف زیرساخت افریقا در قاره ای که بیش از ۶۰۰ میلیون افریقائی به برق دسترسی ندارد، ۴۰ درصد از وام چین جهت تولید و انتقال برق پرداخت می شود. ۳۰ درصد دیگر جهت مدرنیزه کردن زیرساخت حمل و نقل از هم پاشیده افریقا به کار گرفته شده است... به طور کلی، برق و حمل و نقل سرمایه گذاری هائی هستند که به رشد اقتصادی کمک می کنند. ما به این نتیجه گیری رسیده ایم که وام های چین معمولاً از نظر مقایسه ای دارای نرخ های بهره پائین و دوره های بازپرداخت طولانی مدت هستند».

درواقع، تردید و عدم تمایل بانک‌های توسعه غربی در دادن وام‌های پرخطر، به معنای اینست که برای وام‌های چین تقاضاهای زیادی موجودست و چین مایلست با رفع و کاهش بدهی، تجدید ساختار و لغو پرداخت‌های ناپایدار انعطاف‌پذیرتر باشد (۴۱).

و «به چنگ گرفتن و غصب زمین»، و داستان‌های مختلفی در این باره که چینی‌های ثروت‌مند قطعه‌های بزرگی از زمین‌های افریقا را می‌خرند تا بدین‌منظور برای چین غذا تولید کنند «مشخص شد که اغلب افسانه‌اند... به عکس آن چیزی که اغلب به تصویر کشیده‌اند، چین در مزارع کشاورزی افریقا یک سرمایه‌گذار غالب نیست» (۴۲).  
چهره‌های مشهور مؤسسات غربی با اشتیاق و به دلایل روشنی به این ایده چسبیده‌اند که چین یک قدرت امپریالیستیست، تا بدین‌وسیله توجه عموم را از امپریالیست‌های خودشان منحرف سازند و به اشاعه عدم اتحاد و بی‌اعتمادی در جنوب گلوبال کمک کنند.

هیلری کلینتن گفت که چین در افریقا در یک «استعمار جدید» درگیر است (۴۳). جان بولتون بر این باور است که چین از «شیوه‌های غارت‌گرانه» جهت ممانعت از رشد افریقا استفاده می‌کند (۴۴). اما هنوز، این باورها منحصر به مدافعان حرفه‌ئی امپریالیسم نیست. آدریان باد، در بررسی‌های سوسیالیستی (فروشنندگان بهترین ایدئولوژی کمپ سوم از سال ۱۹۵۰)، بدون تردید اظهار نظر می‌کنند که چین امپریالیست است و شکایت دارند که «سرمایه‌گذاری چین در افریقا، که مدت زیادی تحت سلطه امپریالیسم غربی بوده است، ۳۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۶، در مقابل ۶/۳ میلیارد دلار آمریکا، ۴/۲ میلیارد دلار بریتانیا و ۱/۲ میلیارد دلار فرانسه بوده است» (۴۵).

سرمایه‌گذاری و امپریالیسم با هم برابر نیستند - کشور آنگولا، علی‌رغم سرمایه‌گذاری‌های وسیع خود در کشور پرتگال، یک قدرت امپریالیستی نیست (۴۶). سرمایه‌گذاری‌های چین در افریقا در کشورهای دریافت‌کننده (وام) با استقبال روبه‌روست، برای این‌که سرمایه‌گذاری‌های چین در خدمت رفع مشکلات و خیم زیرساخت‌ها و بخش‌های بحرانی مالی کشورهای افریقائی سودمند است. معاملات بر مبنای احترام به حق حاکمیت و برابری، و بدون اجبار انجام می‌گیرند. اقتصاددان مترقی یونانی و وزیر دولت قبلی، یانیس واروفاکیس اشاره که «چینی‌ها مداخله‌گر نیستند، به گونه‌ای که غربی‌ها هرگز نتوانسته‌اند این‌را درک کنند... به نظر می‌رسد که چینی‌ها هیچ‌گونه جاه‌طلبی نظامی ندارند... به جای این‌که با پرسنل نظامی به افریقا بروند، و مثل غربی‌ها مردم افریقا را بکشند... آنها به آدیس ابابا رفتند و به دولت گفتند، «ما می‌بینیم که شما با زیرساخت‌هایتان چند مشکل دارید؛ ما مایلیم برایتان فرودگاه‌های جدید بسازیم و سیستم راه آهن شما را بازسازی کنیم، برایتان سیستم تلفون ایجاد کنیم، و جاده‌های شما را بازسازی کنیم» (۴۷). واروفاکیس - که در پیش‌گفتارش اشاره می‌کند که به هیچ وجهی حامی حزب کمونیست چین نیست - می‌گوید که دلیل ارائه پیش‌نهادش خیرخواهی خالص نبود، بلکه ترجیحاً جهت عتمادسازی با دولت اتیوپی بود تا در موقعیت خوبی قرار دادهای نفتی منعقد سازد. با این حال، این رویکردی اساساً متفاوت با رویکردهای اتخاذ شده توسط کشورهای اروپائی و امریکای شمالیست که طی قرون گذشته جهت کسب و کار (تجارت) با کشورهای افریقائی انجام گرفته است.

وام‌های چین مشروط به تحمیل ریاضت اقتصادی یا خصوصی‌سازی در کشورهای وام‌گیرنده نیست. در واقع، دسترسی به منابع مالی جایگزین بدین‌معناست که کشورهای مقروض مجبور به قبول شرایط ناعادلانه‌ای نیستند که توسط مؤسسات مالی غربی طی مدتی بسیار طولانی تحمیل شده است. همان‌گونه که وزیر سابق تجارت و صنعت افریقای جنوبی، راب دیویس مطرح کرد، توسعه حضور چین در افریقا «فقط می‌تواند چیز خوبی باشد... برای این‌که این امر بدین‌معناست که ما دیگر مجبور نیستیم هر چیزی را روی خط نقطه چین امضاء کنیم که با زور به ما تحمیل می‌شود... ما اکنون جایگزین‌هایی داریم و این به نفع ما می‌باشد» (۴۸).

مارتین ژاک در کتاب خود: « وقتی که چین بر جهان حکمفرمائی کند» به این امر می‌پردازد: « کمک‌های چین به مراتب از کمک‌های کشورهای و مؤسسات غربی کم‌توقع تر و دست و پاگیر است. درحالی‌که صندوق بین امللی پول و بانک جهانی مطابق با دستورکار ایدئولوژیک امیال غربی، آزادی تجارت خارجی، خصوصی سازی و کاهش نقش دولت، تأکید دارند، اما موضع چین بسیار کم‌تر محدودکننده و اصولی است». ژاک می‌نویسد که تأکید چینی ها روی احترام به حاکمیت «اصلی است که آن‌ها آنرا غیرقابل انکار به حساب می آورند که مستقیماً با تجربه تايخی خود خودشان در طول "قرن تحقیر" مرتبط می‌باشد» (۴۹).

افزایش سرمایه گذاری زیرساختی منجر به توسعه کشورهای می‌شود که با اجبار قدرت های امپریالیستی توسعه نیافته اند (خواندن اثر والتر رادنی در باره این موضوع ضروری است) (۵۰). برای مثال، چیبوندا چیبیلو اشاره می‌کند که «در دهه قبل، کشورهای افریقائی عمدتاً به سوی چین روی آورده اند که کمکشان کند و زیرساخت‌های دیجیتالی آن‌ها را بسازند و توسعه دهند»، زیرا که «حمایت کمی از دولت‌های غربی جهت زیرساخت تکنولوژیک دریافت کرده اند» (۵۱). چین، فعالانه مشوق انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات در افریقا است.

در همین اثنا، شرکت‌های چینی در پروژه های توسعه سبز در سرتاسر قاره افریقا و در واقع در جهان درحال سرمایه گذاری هستند. مطابق با داده های دانش‌کده مالی و مدیریت فرانکفورت، چین در نه سال از دهه گذشته، بزرگترین سرمایه گذار در انرژی پاک بوده است (۵۲). آکادمی علوم چین در حمایت از پروژه های تحقیقاتی در افریقا، از جمله تحقیقات در فلاح و کشاورزی با هدف پایان دادن به کمبود مواد غذایی بشدت درگیر است (۵۳). ده ها هزار از دانشجویان افریقائی در دانشگاه‌های چین تحصیل می‌کنند، و در حال حاضر، چین «بیش‌تر از مجموع دولت‌های غربی پیشرفته به دانشجویان افریقائی بورسیه دانشگاهی ارائه می‌دهد» (۵۴). محمد حسن، پرزیدنت آکادمی علوم جهانی، می‌گوید که « وقتی که صحبت از تحصیل دانشجویان بورسیه نی باشد، چین بهتر از هرکشور دیگری برای افریقا کار می‌کند» (۵۵).

درکل، رشد سرمایه گذاری و تجارت چین مورد استقبال کشورهای افریقائی قرار گرفته و نقش مهمی در توسعه و پیشرفت این قاره بازی می‌کند.

چین قاطعانه به رویکرد «پنج نه» خود که به وسیله رئیس جمهور شی در اجلاس همکاری سران افریقا و چین در بیجینگ در سال ۲۰۱۸ بیان شد، پای‌بندست:

«عدم مداخله در امور داخلی کشورهای افریقائی؛ عدم تحمیل امیال ما بر کشورهای افریقائی؛ فهرست های عدم وابستگی سیاسی جهت کمک به افریقا؛ و عدم کسب منافع خودخواهانه در سرمایه گذاری و همکاری مالی با افریقا (۵۶). افریقا امپریالیسم را شناخته است و این رویکرد چین، شبیه رویکرد شناخته شده امپریالیسم نیست.

بنابراین، روابط چین با افریقا تشابه بسیار کمی با «مسیر بخوبی پیموده شده» امپریالیست‌های بریتانیا، فرانسه، پرتگال، بلجیم، آلمان و آمریکا دارد. افریقا تحت استعمار و نواستعماری اروپائیان، بسیار شبیه همان وضعیتی باقی ماند که مارکس در سال ۱۸۶۷ آنرا توصیف نمود: «یک تقسیم کار بین المللی جدید به وجود آمد، تقسیم کاری که متناسب با نیازهای کشورهای صنعتی مهم است، و این امر بخشی از جهان را به یک حوزه غالباً کشاورزی جهت تولید غذا برای تأمین بخش دیگر (صنعتی) تبدیل می‌کند، که (تا به امروز همچنان) یک عرصه صنعتی برجسته باقی می‌ماند» (۵۷).

همانگونه ای که وزیر سابق کارهای عمومی لیبریا، دبلیو گاید مورو می‌نویسد، تحت استعمار اروپائی ها «هرگز در مقیاس قاره نی، برنامه ای جهت ساخت زیرساخت راه‌های آهن، جاده ها، بندر، دستگاه های تصفیه آب و نیروگاه‌های

برق افریقای وجود نداشته است»؛ در همین حال، «چین به مدت دو دهه، زیرساخت‌های بیش‌تری از غربی‌ها ساخته است که غرب در طول قرن‌ها در افریقا بنا کرده اند» (۵۷).

رهبر استقلال موزامبیک، سامورا ماشل، رئیس‌جمهور از ۱۹۷۵ تا هنگام مرگش در ۱۹۸۶، سخنان مشابهی را درباره توسعه نیافتگی استعماری بیان داشت: «غربی‌ها می‌خواهند که افریقا صنعت نداشته باشد، تا بدین‌وسیله به ارائه مواد اولیه ادامه دهد. افریقا صنعت فولاد نداشته باشد، زیرا که این امر ممکن‌ست برای افریقائی‌ها یک لاکچری باشد. غربی‌ها می‌خواهند که افریقا نه سد، نه پل، و نه کارخانه‌های نساجی برای لباس و نه پوشاک داشته باشد، و نه یک کارخانه کفش؟ نه، افریقائی‌لیاقت ندارد. نه، این‌ها برای افریقائی‌ها نیست» (۵۹).

آکون، موسیقیدان سنگالی – امریکائی، در باره این موضوع، از کمپ‌سومی‌ها درک و بصیرت بیش‌تری از خود نشان می‌دهد، وقتی که می‌گوید: «هیچ‌کس به اندازه چینی‌ها به نفع افریقا انجام نداده است» (۶۰).

ادامه دارد